

هو العليم

تبیین صحیح معنای «زهد و تقوا» و حکمت تشریح

مساله از دواج

شرح حدیث عنوان بصری - کیفیت تغذیه در مکتب عرفان - جلسه ۱۷۵

بیانات

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا ونبينا ابى القاسم محمد
و على اله الطيبين الطاهرين و اللعنة على اعدائهم اجمعين

امام صادق عليه السلام به دنباله فقرات حديث عنوان بصرى به اين جا مى رسند كه مى فرمايند «اياك أن

تأكل مالا تشتهي».

صحبت در رياضت نفس بود، رياضت يعنى آماده كردن و از حالتى به حالت ديگر برگرداندن، راضى، يروض به معنای گردش كردن است، به معنای حرکت كردن است، به معنای جَوَلان دادن است.

در اين فقره امام عليه السلام به دنبال يك دستورالعمل جدی برای رسيدن به آن مبانی و مفاهيمى هستند كه در قبل از اين فقره تذكر دادند و برای عنوان بيان كردند و از اين به بعد حضرت شروع مى كنند به كيفيت رسيدن به اين مقصود و به اين مطلوب كه همين طوری و سردر هوا نمى شود بالاخره يك حساب و كتابی دارد، هر كسى مى خواهد به آن مسائل برسد بسم الله! اينها را بايد انجام بدهد و اگر قصور داشته باشد، برای او، آن مبانی و آن معانی و آن مراتب حاصل نمى شود، ده سال كه سهل است، بيست سال، پنجاه سال و پنج هزار سال هم در اين مسائل سير كند، بر او چيزی اضافه نخواهد شد و ما اينها را خودمان مشاهده كرديم، ما اين مسائل را تجربه كرديم و كرديم كه مسئله همينطور است.

البته نفس در گرايشهای خود و در تمايلات خود ممكن است كه گزينه‌هایی را انتخاب كند، همان طوری كه خدمت دوستان قبلاً عرض شد، هر لباس كهنه پوشيدنی دلالت بر زهد نمى كند و هر غذای غير متعارفی دلالت بر پرهيز از دنيا نمى كند، زهد به معنای دوری كردن از هوای نفس است، گاه ممكن است كه خود نفس به جهتی از جهات لايعد و لايحصى، تمایلی به زندگی متعارف نداشته باشد و مى خواهد خودش را در زی دیگری قرار بدهد، در وضعيت دیگری مى خواهد خود را قرار بدهد، نمود او در میان افراد يك نمود دیگری مى خواهد باشد و از اين حالت لذت مى برد، لذتی كه اگر بخوهد در متابعت از آن سنت متعارف باشد هيچ گاه نمى برد و او به دنبال لذت خود است، منتهى آن لذت كه لذت دنیوی است چون در آن قالب برای او حاصل نمى شود در اين قالب به دنبال او مى گردد.

اگر بخوهد مثل ساير افراد بپوشد خب مردم مى گویند اين هم مثل بقيه است، اگر بخوهد غذای سايرين را بخورد مردم مى گویند اين هم مثل بقيه است، پس تمایزی ندارد، اگر بگویند رفت و آمدش و جایش و منزلش مثل ساير افراد هست، پس مثل بقيه هست، بنابراین ديگر تمایزی ندارد، ديگر چه در دست دارد كه با

آن خود را به مردم بنمایاند و در میان مردم بزرگ جلوه کند؟ و مورد تملق مردم واقع بشود؟ و همین مسئله مورد جذب قرار بگیرد؟ و مردم به سمت او جذب بشوند؟ راه دیگری پیدا نمی‌کند برای این مسئله، و در این جا است که از آن قصور اطلاعات و قصور معرفت و قصور علم و ادراک و متابعت عقلانی مردم، سوء استفاده می‌شود.

آن شخصی که به دنبال حقیقت و به دنبال مطلب است به این مسائل نگاه نمی‌کند چون این مسائل در نقطه مقابل با مسیر او قرار دارد، این مربوط به مردم دنیا و مردم عادی است، مربوط به ارتباطات عادی است، مربوط به تفکرات عادی است، مربوط به امور عادی است.

در اینجا راه نفوذ در میان افراد به آن زهد غیر واقعی درآمدن است، به زی غیر طبیعی درآمدن است، این گونه انسان می‌تواند در میان مردم نفوذ پیدا کند و مورد توجه آنها باشد، اما اگر سطح معرفت مردم بالا رفت و میزان اطلاعات آنها ترقی نمود و ملاکهای برای تشخیص در آنها تصحیح شد، آن گاه دیگر این گونه افراد جایی در اجتماع اطراف خودشان ندارند، زیرا اگر بخواهند مثل سایر افراد زندگی کنند خب با توجه به تهی بودن و خالی بودن بضاع عرضه، محلی از اعراب نخواهند داشت و اگر بخواهند خارج از این زی، زندگی کنند طبعاً این افراد دیگر نمی‌توانند این ملاکات را به اطرافیان خود عرضه کنند، لذا به طور کلی جامعه این گونه امور را حذف خواهد کرد و طرد خواهد کرد، چون سطح معرفت جامعه بالا رفته، ملاکات را تشخیص می‌دهد، متابعت از حق را خوب می‌فهمد، بین کلام صادق و غیر صادق را خوب تشخیص می‌دهد، آن میزان معرفتی اشخاص ملاک می‌شود برای این که جامعه آنها را بپذیرد یا آنها را نپذیرد، فقط این ملاک است.

لذا ما می‌بینیم در مسئله سیر و سلوک، دستوراتی که داده شده در مورد تغذیه چه بسا به آن معنای واقعی و حقیقی خودش در آن معنا قرار نگرفته و برداشتی که شده آن برداشت، برداشت غیر صحیحی هست، مثل تصور همگان یا اغلب در مسائلی نظیر مسائل سیر و سلوک نسبت به پوشاک، نسبت به تغذیه، نسبت به البسه، نسبت به مسکن، نسبت به ارتباطات اجتماعی، ...

به طوری که امام علیه السلام در آن موارد بعداً مطالبی حضرت می‌فرمایند، انسان باید روشی غیر از روش متعارف عرفی و اجتماعی در پیش بگیرد به نحو دیگری باید باشد تا این که بتواند این مسیر را طی کند، گویا پیمودن این مسیر جز با برخورد سخت گرفتن و خود را در مضیقه قرار دادن و از سایرین در این گونه مسائل امتیاز پیدا کردن حاصل نمی‌شود، بعضیها اشکالاتی دارند و نسبت به این مطالب خب برایشان شبهاتی پیدا می‌شود، از جمله مطالبی که در خلال این مدت به طور مرتب بنده اطلاع پیدا می‌کردم این بود که به طور کلی، چرا باید راه خدا با مشقت و با ریاضت همان طوری که در کلام امام علیه السلام هست باید طی بشود؟ مگر خدا چه صعوبتی دارد؟ چه ایرادی در این جا در ارتباط بین بنده و بین پروردگار وجود دارد که این مسئله

باید به این کیفیت باشد؟ آیا با روش عادی و حرکت و سیر عادی انسان به خدا نمی‌تواند برسد؟ حتماً باید به خود سختی بگیرد و خود را از نعمتها محروم کند؟ به این نحو است که برای رسیدن به خدا از هر لذتی باید چشم پوشی کند؟ پس اگر این طور است چرا از اول خدا ما را اینگونه آفرید؟ و چرا این خصوصیات را در وجود ما جَبَلی نمود؟ و چرا نفس را مدیر و مدبّر این بدن و جسم قرار داد؟ و چرا این تعلّقات را در ما به وجود آورد؟ خب اینها از کجا آمده؟ محبتی که مادر و پدر به فرزند دارد، این محبت از کجا آمده؟ آیا راه خدا باید مساوی با قطع تعلّق و محبت پدر و مادر به فرزند و زن و شوهر به یکدیگر باشد تا این که انسان بتواند آن تعلّق واقعی را در خود ایجاد کند و آن محبت واقعی را در خود به وجود بیاورد و آن ارتکاز واقعی را در پیش بگیرد؟ بعضیها به اشتباه این مسائل را تصوّر می‌کنند و به خلاف این مطالب را تصور می‌کنند که در محبت به خدا، محبت به زن و فرزند جایی ندارد! کسی که راه خدا را می‌خواهد برود باید از دوست، رفیق، استاد، معلم، همسایه، قوم و خویش، همه اینها باید قطع تعلّق کند! و نسبت به آنها بی تفاوت باشد و آن توجّه خود را تماماً به یک نقطه متمرکز کند و حتّی نسبت به امور ظاهری باید بر خود سخت بگیرد و از آن نعمتهای الهی به حدّ اقل باید استفاده کند! میوه‌ای که می‌خواهد برای منزل بگیرد باید سعی کند کم ارزشترین آنها و غیر قابل عرضه‌ترین آنها باید باشد!، غذایی که می‌خواهد تهیه کند باید از غذای نامرغوب باشد!، خب اینها مسائلی است که بد فهمیده شده و در غیر از آن جایگاه واقعی خودش این مسائل و مطالب قرار گرفته، همه اینها خلاف است.

اتّکاء به پروردگار و توجّه به پروردگار، یعنی توجّه به نظام هستی! کسی که می‌خواهد به خود پروردگار توجه کند و تعلق خود را منحصر به ذات او بکند و میل و محبت خود را فقط در ذات پروردگار متمرکز کند و از سایر مظاهر او غفلت بورزد، این تعطیل کردن اسماء و صفات کلیه است، پس این اسماء جمالیه و جلالیه پروردگار مگر بیکار بودند در این عالم که این نظام را به وجود بیاورند؟ و این امور را به وجود بیاورند؟ و این مظاهر محدوده مرتبطة با خود را در اینجا خلق کنند؟ اگر ذات پروردگار اقتضاء می‌کرد که فقط افراد به شخص و ذات او توجّه داشته باشند و از سایر مظاهر غفلت کنند، پس چرا او واجد اسم رئوف و عطوف و رحیم و رحمان و سایر اسماء جمالیه شده؟ پس اسم رئوف برای چه آمده؟ اسم رحیم برای چه آمده؟ عطوف برای چه آمده؟ لطیف برای چه آمده؟ خفی الألفاف برای چه آمده؟ این اسماء و صفاتی که هر کدام از اینها منشأ برای ظهور آن حقایق وجودیه در عالم امکان و در عالم خارج شدند آیا اینها عبث به این امر مبادرت کردند و بیهوده کردند؟ یا اینکه بر این اساس مقصد و مقصود و منظوری مورد نظر بوده، خداوند یک شیئی را خلق کند و بعد بگوید به او کاری نداشته باش! خب برای چه خلقتش کردی؟ خدا یک امری را در انسان انجام بدهد، مثلاً محبت انجام بدهد، عطوفت انجام بدهد، انس در انسان به وجود بیاورد، لطف در انسان به وجود بیاورد، احساس در انسان به وجود بیاورد، بعد بگوید به اینها ترتیب اثر نده!!، وقتی که انسان ترتیب اثر ندهد، پس

چرا از اوّل این‌ها را گذاشته؟ چه مقصدی از قرارداد اینها در جبلّت آدمی است؟ چه هدفی پشت این مسئله است؟ مگر خدا کار عبث انجام می‌دهد؟ خدا به انسان فرزند بدهد، بعد بگوید نسبت به او محبت نداشته باش؟ خب خودت از اوّل آن محبّت را بگیر! خدا خودش در آیه قرآن می‌فرماید «فَأَلَّفَ بَيْنَ فُلُوكُمْ» تألیف بین قلوب از کجا آمده؟ پیغمبر و رسول خدا فرمودند: اگر کسی را دوست دارید این دوستی را به او اظهار کنید، در دلتان نگه ندارید، نگویید حالا بد است برای خودم نگه دارم! و آن به اصطلاح خودش یک موقعیتی برای ما به حساب می‌آید!، آدم هر چیزی را نباید بگوید!، نه! این دوستی که الآن نسبت به رفیقان دارید، این محبّت، محبّت الهی است، این محبّت الهی از بالا آمده، از دست شما نیامده، چرا دیروز دوست نداشتید؟ این محبّت را اظهار کنید، اظهار محبّت موجب پیوند است، موجب الفت و انس است و تمام مسائل بر اساس محبّت شکل می‌گیرد.

اگر مرد نسبت به زن محبّت دارد باید این را اظهار کند چون آن زن علم غیب ندارد که بداند شوهر دوستش دارد یا ندارد! علم غیب ندارد، او نگاه به کارهای ظاهری شوهر می‌کند، می‌بیند شوهر به او توجه ندارد وقتی وارد منزل می‌شود یک راست سرش را می‌گذارد می‌رود فرض کنید که توی فلان اتاق لباسش را در می‌آورد، نه سلامی می‌کند نه پاسخی می‌شنود، نه... خب حالا این زن در این منزل بوده، چند ساعت بوده، شما که بیرون بودی و حالا آمدی باید یک توجهی بشود، پس بالاخره این گونه مسائل از کجا باید بیاید؟ همین طور که خود به خود از زمین نمی‌جوشد، یک ظواهری باید داشته باشد، یک اعمال و کارهایی باید انجام بشود، یک نمودهایی باید داشته باشد، آن نمودها حکایت از مافی الضمیر بکند، حکایت از آن واقعیاتی که در دل قرار دارد باید بکند، این دستورات، دستوراتی است که حالا در مورد این مسائل بعداً صحبت خواهد شد، اینها دستوراتی است از نظام عالم که نظام تکوین است و آن منشأ و مبدأ برای تشریح این امور است.

چه اشکال دارد وقتی که مرد وارد منزل می‌شود او برود به سراغ زنش و سلام کند و ابراز محبت بکند، چه ایرادی دارد؟ مگر از مردیش کم می‌شود؟ حالا من مردم تو باید بیایی!، نخیر این حرفها نیست، بعضیها اشتباه متوجه شدند یا نمی‌خواستند متوجه بشوند آن چه را که بزرگان فرمودند، و الا مطالب خیلی روشن است، دیده شده بعضی از مسائلی وقتی که پیگیری می‌شود منشأش اموری است که شخص بر اساس نفسانیات خودش به حساب سلوک می‌خواهد بگذارد، خب این خیانت است، تو خودت با نفسانیات مشکل داری چرا اعمالت را به حساب سلوک می‌گذاری؟ من نباید به زن سلام کنم!، وظیفه زن است سلام کند!، نخیر نداریم، کجا داریم؟ کجا داریم که وظیفه زن است به مرد سلام کند؟ حالا اگر او آمد و سلام کرد خیلی خب کار خوبی کرده، بسیار کار خوبی انجام داده، خدا به او اجر می‌دهد، نه این حرفها را نداریم مرد باید به زن سلام کند، وقتی وارد منزل می‌شود مرد باید برود البته متقابلاً وقتی که مرد می‌خواهد بیاید بیرون زن باید بلند شود بیاید

و تا دم در او را مشایعت کند، این هم هست، این که فقط ما یک طرفه بخواهیم به مسائل نگاه بکنیم، تمام این مسائل خلاف است و هیچ کدام را به حساب سلوک نگذاریم، هر کسی به حساب سلوک گذاشته خیانت کرده است در رسالت بزرگان و در رسالت اولیا و در رسالت ائمه علیهم السّلام.

حالا شما با زنت مشکل داری آن یک مطلب دیگر است، از سر غُدّی و اینها برخواستی آن یک مطلب دیگر است، زیر بار حق نمی خواهی بروی آن یک مطلب دیگر است، سر خود می خواهی راهی را در پیش بگیری آن یک مطلب دیگر است، به حساب راه نباید گذاشت، راه بزرگان این نیست بنده خودم تجربه کردم هم در زندگی پدرمان و هم در زندگی سایر از اساتید آنها این گونه نبودند، در عین حال هر چیزی به جای خود محفوظ، اطاعت زن از شوهر در جای خود محفوظ، بدون اجازه شوهر نباید از منزل بیرون برود، بدون اجازه از شوهر نباید با کسی تماس بگیرد، بدون اجازه شوهر نباید فردی را به منزل بیاورد، کاری را نباید بر خلاف رضایت شوهر انجام بدهد، اینها به جای خود، از آن طرف محبت کردن، تربیت کردن، تربیت کردن نه به معنای اخم و تخم و نمی دانم فرض بکنید که بکن و نکن و فقط همین است و غیر از این نیست، نه!، او را به نحو خداپسندانه و به نحو شایسته و به نحو انسانی و به نحوی که مورد رضای خدا و رضای اولیای خدا و مسیر تعیین شده از ناحیه آنها است حرکت دادن است.

بله اگر یک طرفه بخواهد باشد، خب معنا ندارد، نفس پس می زند، همان طوری که اگر کسی بخواهد با خود ما این گونه برخورد بکند خیلی از ما جبهه می گیریم، مقابله می کنیم، برخورد می کنیم، در نفس خودمان نسبت به طرف جایگاهی قرار می دهیم، خب همین طور هم آنها هستند، چه تفاوتی می کند؟ انسان انسان است، انسان انسان است و دارای نفس است و باید مطابق با همان شاکله ای که خداوند آن شاکله را برای هر کدام از طرفین مقرر کرده است بر طبق او باید حرکت کرد.

برای دو مریض یک نسخه نمی پیچند، این نسخه مال این مریض است، آن نسخه هم مال آن مریض است، اگر بخواهد اینها عوض بشود مرض مداوا پیدا نخواهد کرد، پس بنابراین آن چه را که از روش بزرگان ما در این مسائل دیدیم که البته به طور نسبتاً مشروح در اینگونه مطالب بعداً صحبت خواهیم کرد در جای خودش، آن عبارت است از رعایت آن مسیر و راهی که تکوین مبدأ و منشأ برای این مسیر و این راه است، لذا تشریح باید همیشه بر اساس تکوین باشد، این یک مسئله واقعی است. و هیچگاه پیغمبران برخلاف تکوین نیامدند مردم را امر و نهی کنند، چون در تضاد با واقع خواهد شد، بدن احتیاج به استراحت دارد پیغمبران بیایند بگویند که فرض کنید که حرکت کنید!، نمی شود، بدن نیاز به حرکت دارد، آنها دستور بدهند بنشینید! این نمی شود، انسان از نقطه نظر روح و نفس نیاز به انجام دادن فلان کار را دارد، بگویند نکنید، انسان نیاز به ازدواج دارد وقتی که رسید به یک سنی که قابلیت ازدواج در او محقق می شود و آنچه که صفات هست، غرائز هست

خصوصیات هست، به آن مرتبه‌ای می‌رسد که انسان از آن حیثیت استقلالیة شخصیة خودش که تا به حال تنها بود، چون فقط مسئله مسائل ظاهری نیست، مسائل باطنی منظور است، آن حیثیت استقلالیة که تا به حال تنها بود، رفیق داشت یا نداشت فرقی برای او نمی‌کرد، تنها بود یا نبود برای او تفاوتی نمی‌کرد، با پدر و مادر بود یا نبود تفاوتی نمی‌کرد، یک محیطی بر حسب فرهنگ و شرایطی برای او به وجود آمده بود که در آن، زمینه وجود داشت، در آن موقعیت حالا کم کم دارد خارج می‌شود، نیاز دارد، همین شخصیت مستقل، همین که برای خودش بود و مستقل بود، رفت و آمدش دست خودش بود، نشست و برخاستش دست خودش بود، تصمیم‌گیریها تصمیم‌گیریهای شخصی بود، در اختیار راه خودش مستقلاً اختیار می‌کرد، حالا می‌بینید که آن شخصیت باید در کنار شخصیت دیگری به حیات ادامه بدهد، این موقع موقع ازدواج است، یعنی در کنار این شخصیت خود، شخصیت دیگری را قرار دادن، کأن احساس او این است که تنها بودن، با پدر و مادر بودن، با برادر و خواهر بودن، با قوم و خویش و شریک و همسایه و هم کلاسی بودن نمی‌تواند یک چیزی که در درون او است را تأمین کند، آن نقص را ترمیم کند، آن خلأ را بخواهد بپوشاند، این حالت دیگر حالتی است که نفس، نه بدن، نفس و روح در یک چنین حالتی به یک نقطه از فعلیتی رسیده که آن نقطه فعلیت برای حرکت استکمالی خود دیگر نمی‌تواند تنها باشد، حالا کاری به بدن نداریم خود بدن اقتضائات خودش را دارد، بدن تشنه می‌شود نیاز به آب دارد، باید آبش را بخورد، بدن نیاز به غذا دارد، باید غذا بخورد، بدن نیاز به اکسیژن دارد همین طور هم خود بدن نیاز به مسائل دیگری دارد که آن هم به جای خود محفوظ، عرض بنده فقط در مسئله نفس است، نفس در راه استکمالی خود و طریق کمالیة خود به یک فعلیتی می‌رسد که از آن به بعد عبادتی را که انجام می‌دهد تنهایی جان ندارد، راهی را که می‌خواهد برود به تنهایی کشش ندارد، بنزین نمی‌رسد، کاربراتور خراب است، باید تعمیر بشود، سرویس بشود، تنظیم بشود، چون نمی‌تواند آن را کاملاً بکشد، می‌رود پت پت می‌کند، هی خاموش می‌کند، هل بدهید، نمی‌دانم چکار بکنید، روح نمی‌تواند به تنهایی این را بکشد، این همراه با فرد دیگری باید این حرکت را انجام بده.

اگر این مسئله نبود ازدواج در ادیان الهی تشریح نمی‌شد، این قضیه است مسئله ازدواج فقط به یک نیاز جنسی بر نمی‌گردد، مسئله ازدواج به نیاز روحی بر می‌گردد، البته در یک همچنین زمینه‌ای خب بدن و جسم هم نیاز به مسائل دیگری دارند، آن به جای خود محفوظ و این دو قضیه تقریباً در یک زمان یا با یک تأخیری این دو مسئله انجام می‌شود، پس بنابراین نکته‌ای که ما باید در این جا بدانیم این است که در مسئله ازدواج معیار و مقصود و مقصد صرف یک ارتباط ظاهری نیست، حالا اینها را در مسائلی که بعداً راجع به این قضیه هست در مسئله معاشرت در آنجا مطرح خواهیم کرد که، چه قضایا و چه اسراری پشت این مسئله قرار دارد که این نکته بدون یک ازدواج واقعی، نه ازدواج موقت بدون ازدواج واقعی این قضیه حاصل نخواهد شد، یعنی

اگر کسی تا پایان عمرش هم ازدواج کند (ازدواج موقت) صد تا، دویست تا، سیصد تا، صد هزار تا، البته اگر برسد و خدا هم قوت بدهد (مزاح)، تا هر چه قدر، این قضیه تا به نحو ازدواج دائم نباشد، این قضیه انجام نمی‌شود، این نکته‌ای که عرض کردم، به همین جهت است که در شریعت اسلام اصل و اساس اول بر ازدواج دائم است نه موقت، ازدواج موقت به جهت ضرورت است، یعنی چون شخص نمی‌تواند به جهتی از جهات و به علتی از علل، به آن مسئله دسترسی پیدا بکند، حالا چه مثنی و چه ثلاث و رباع، آن دیگر بستگی به شرایط فرد دارد که یک یا دو یا سه یا چهار تا ازدواج منظور ازدواج دائم است، آن است که این حالت را در انسان ایجاد می‌کند و آلا در ازدواج موقت این قضیه پیدا نمی‌شود، مگر برای اینکه خلاصه تخفیفی پیدا بشود نسبت به برخی مسائل، نسبت به برخی مشکلات، خب در ضرورت وقتی که نمی‌تواند انسان به جهتی از جهات و به واسطه شرائطی حالا چه شرائط شخصیه، چه شرائط اجتماعیه، نمی‌تواند، آن وقت دیگر احکام و تکالیف دیگری را تقریر کرده است و این که در بعضی از جاها شنیده می‌شود افراد غیر مطلع و نادان که درباره ازدواج موقت گفته‌اند که این مسئله، یک مسئله سیاسی است و در یک زمانی ممکن است باشد و در یک زمانی نباشد در یک زمانی جعل بشود و در زمان دیگر برداشته بشود، اینها خلاف ما انزل الله است و خلاف شرع است.

ازدواج موقت، ازدواج سیاسی نیست، حکمی است از احکام اسلام، مثل ازدواج دائم می‌ماند، مثل سایر محللات می‌ماند، مثل سایر محرّمات می‌ماند مثل همه احکام مؤبد و دائمی می‌ماند و خلیفه ثانی از سر خود و عناداً این مطلب را زیر پا گذاشت، در سنت رسول خدا بوده است و حتی در زمان خلیفه اول هم این مسئله بوده و او وقتی که آمد تصریح کرد که متعتان کانتا محللتین فی زمن رسول الله و انا احرمهما، دو متعه بوده که یکی متعه عمره تمتع و دیگری متعه نساء که هر دو در زمان رسول خدا بوده و اولی برای افرادی است که بعد از شوال به حج مشرف می‌شوند و قصد حج دارند، عمره آنها عمره تمتع خواهد بود، البته برای بعضی از افراد ولی بعض دیگر قیران خواهد بود، این عمره تمتع به این معنا است که انسان وقتی که از انجام عمره فارغ می‌شود تا وقت حج می‌تواند از احرام بیرون می‌آید و فقط از مکّه نباید خارج بشود ولیکن تمتع با نساء ایرادی ندارد و اشکالی ندارد، منتهی ایشان از باب آن مسائل خاص و مسائل شخصیه و افکار خاصی که ایشان داشتند، این را تحریم کردند و حکم خدا را برداشتند و از رسول خدا سبقت گرفتند و پا را بالاتر از مقام رسالت و پیغمبری گذاشتند! حالا گاهی از اوقات این جور می‌شود! و ایشان انجام دادند دیگر و لابد حکم خدا را بهتر از رسول خدا شناختند!! و تعجب این است که چگونه بسیاری از این سنت تبعیت می‌کنند، این باعث تعجب است و همین طور مسئله دیگر عبارت است از متعه نساء که همان ازدواج موقت است، ازدواج موقت هم به موازات با ازدواج دائم در اسلام تشریح شده و حکمش آمده و **حلال محمّد حلال الی یوم القیامی** بوده و **حرام محمّد حرام الی یوم القیامی** بر این مسئله هست منتهی خب علی کل حال ایشان هم در این جا بالاتر از حکم

الهی و بالاتر از کلام وحی و بالاتر از کلام رسول خدا به تشریح پرداختند و خود را هم طراز با رسول خدا در اینجا قلمداد کردند و آمدند و این مسئله را تحریم کردند و جالب این است که می‌گوید **أنا أحرّمهما!** من اینها را حرام می‌کنم!، ای کاش می‌گفتی من منع می‌کنم، من جلوگیری می‌کنم، من مخالفت می‌کنم، دیگر نبایست بگویی که من اینها را حرام می‌کنم، این حرام می‌کنم یعنی همان طوری که رسول خدا حلال کرد من هم مثل او می‌آیم حرام می‌کنم و هیچ تفاوتی بین من و بین رسول خدا نیست!، خوب حالا دارد حساب و کتابش را پس می‌دهد و بعد می‌گوید: **أعاقبُ علیهما** یعنی و بر آنها عقاب می‌کنم، یعنی اگر کسی متعه انجام بدهد من حدّ جاری می‌کنم، این معنا معنای عقاب است، اگر کسی اقدام به ازدواج منقطع بکند من حدّ زنا بر او جاری خواهم کرد، ببینید به کجا انسان می‌رسد که فرد باید برای انجام دادن حکم شرعی الهی حدّ زنا بخورد، باید عقاب شود و باید معاقب شود که چرا به دستور پروردگار عمل کردی؟! چرا به دستور شرع عمل کردی؟! باید از خدا بترسیم خلاصه، اینها همه برای ما عبرت است و عجیب است که تاریخ همه چیز را نشان می‌دهد، همه چیز را بیان می‌کند و همه چیز را در اختیار انسان قرار می‌دهد.

پیغمبرش آمد در مقابلش اینها هم آمدند و همیشه بوده و همیشه خواهد بود، این انسان است که باید از میان این دو طریق کدام را اختیار کند و ببیند به کدام سمت و سو او را حرکت می‌دهند، خوب این مسئله مربوط به این است، این قضیه در این موقع انجام می‌شود یعنی در این موقعیت و در این ظرف برای انسان انجام می‌شود لذا وقتی که ما مشاهده می‌کنیم و می‌بینیم که مرحوم آقا رضوان الله علیه ایشان به ازدواج دائم همیشه توصیه می‌کردند به خاطر همین نکته بود، این جهت بود، و آلا نه اینکه نظرشان در این قضیه چون شنیدم که بعضیها یک مطالبی داشتند، یک مسائلی شنیدند از ایشان و برای ایشان شبهاتی ایجاد شده، علی کل حال، صحبت در این بود که آیا راه خدا حتماً باید با ریاضت باشد و بدون ریاضت انسان نمی‌تواند برود؟! حتماً باید با مشکلات باشد عرض کردیم خیر مسئله این طور نیست، راه خدا راهی است که آن راه مطابق با تکوین انسان آن راه تشریح شده، مطابق با ظرفیت انسان و مطابق با آمادگی انسان. در یک وقت انسان نیاز به فلان غذا را دارد، فلان مواد را باید به بدن برساند، بدن او و جسم او برای تأمین آن حیات خود و زیست خود و زندگی خود نیاز به یک همچین اموری را دارد به یک همچین تغذیه را در آنجا باید این را انجام بدهد، در یک وقتی بدن نیاز به این گونه مسائل را ندارد اگر بخواهد زیاده روی بکند ممکن است که همین زیاده روی برای او مشکل ایجاد بکند مثل افرادی که خوب نیاز ندارند، همین غذاهای معمولی هم می‌تواند تأمین آن مواد لازم بدن را بکند و همین میوه‌هایی که خورده می‌شود و به این کیفیت می‌روند می‌پردازند به این کیفیت در داروخانه‌ها و اینها از این فرض بکنید مکملهایی که اصلاً معلوم نیست چی چی هست و غیر از بین بردن کبد و کلیه هیچ خاصیتی ندارند، الآن بدن می‌تواند تأمین بکند هی حالا مکمل روی مکمل، از این قرصها و شربت‌های بیخود

خوردن که اثری ندارد، فقط اثرش تخریب است، تخریب کبد است و تخریب کلیه است و همین طور سایر جهاز هاضمه که بسیار مضر است و این گونه انجام می دهند و می گویند برای ما لازم است! نه هیچ لزومی ندارد، در بعضی از موارد خب لازم است ولی در بسیاری از موارد اینها لازم نیست.

پس بنابراین آنچه را که در وضعیت عادی هر شخصی باید به او بپردازد آن ملاک است برای انجام دادن، همان ملاک است برای پرداختن، از نقطه نظر تغذیه و از نقطه تغذیه کیفیت غذایی که باید به بدن برسد، حالا ما روایاتی که مربوط به کیفیت تغذیه هست، از امام صادق علیه السلام در طب الصادق و همچنین از امام رضا علیه السلام، به بعضی از آنها اشاره خواهد شد چون مطالب خیلی زیاد است ولی من حیث المجموع، چکیده آنها را انشاء الله در اختیار رفقا قرار خواهیم داد که چرا امام علیه السلام به عنوان یک فردی که امام است باید راجع به مسائل تغذیه صحبت کند؟ چرا امام رضا علیه السلام که آن دنبال کننده و پیگیر مسائل احکام و تشریح است، حضرت باید راجع به مسائل کیفیت غذا خوردن، کیفیت نوشیدنیها، انواع نوشیدنیها، تقسیم بندی مزاجها به چهار تا مزاج و موافقت هر کدام از این غذاها با این نوع مزاج که هر مزاجی برای خودش یک دستگاه جدایی دارد.

البته امروزه به این مسئله رسیده اند که آن چه را که در طب جدید اعتراض می کردند نسبت به طب قدیم که مزاجها را به چند قسم سوداوی و صفراوی و بلغم و دم و تقسیم می کردند، آنها اشتباه بوده، امروزه کم کم به این نکته دارند می رسند که بر اساس گروه خون، که هر گروه خونی برای خودش حساب و کتابی دارد، دارویش فرق می کند، غذایش فرق می کند، نوع رساندن ویتامین فرق می کند، پروتئینی که به این داده می شود به گروه O با گروه A فرق می کند، هر کسی در وقت خودش باید غذا بخورد، یکی غذایش باید گوشتش کم باشد یکی زیاد باشد، اینها این همان است همان تقسیم هایی که سابق بر اساس آن امزجة اربعه و مزاجهای چهارگانه قدما و در زمان ائمه علیهم السلام بوده، الآن به این صورت و به این کیفیت مورد قبول دارد قرار می گیرد و به این مسئله دارند می رسند که دارو حتی برای هر کسی و برای هر گروه خونی، دارو فرق می کند، این یک تأثیری داشته کیفیت پاسخگویی هر انسان و هر شخصی به آن دارویی که به آن انجام می شود بر این اساس مختلف است، البته هنوز در اول راه است ولیکن انشاء الله در این قضیه پیشرفت بیشتری خواهند کرد، در این رسیدن به آن چه را که برای ما بزرگان و ائمه در این خصوص بیان کردند و همین طور اولیای الهی در موارد مختلف که انشاء الله به این مسائل هم بنابر حسب ظرفیت مجلس به این مسائل یک مقداری خواهیم پرداخت در تلفیق بین کیفیت تغذیه جدید و قدیم و اختلاف بین آنها و تأثیری که تغذیه در روح و در نفس دارد که انسان چگونه با اختلاف در تغذیه حال او فرق می کند، مکاشفات او تغییر پیدا می کند، کیفیت توجه او فرق می کند، اینها همه برگشتش به همان چیزی است که قدما در امزجة اربعه آنها را بیان می کردند و این مسئله

از طب جدید مغفول^۱ عنه قرار گرفته بود.

آن چرا که نظام تکوین برای انسان آن نظام را مقرر کرده است بر اساس همان نظام انسان باید حرکت کند، بر اساس همان وضعیت باید حرکت کند، در راه خدا صعوبت وجود ندارد، صعوبت یعنی برخلاف صلاح و برخلاف آن منفعت واقعی که بر انسان مترتب است انسان حرکت نکند، این معنا معنای صعوبت است، وقتی که به شما دستوری بدهند که آقا بر طبق این دستور تغذیه داشته باشید آیا این صعوبت است؟ وقتی به شما دستور بدهند که در طبق این دستور فرض بکنید که حرکت داشته باشید، یا توقف داشته باشید صعوبت است؟ وقتی به شما دستور بدهند که بر وفق این دستور به مسائل شخصی و مسائل اجتماعی بپردازید این صعوبت است؟ یا این که انسان سر خود انجام بدهد و بعد با هزار خطر مواجه بشود کدام صعوبت دارد؟ کدام صعوبت دارد؟ این مسئله بسیار مسئله مهمی است که چگونه است که در راه خدا و در مسیر خدا و مسیر سلوک نفسانی آن راهی را که در اختیار انسان قرار می‌دهند سهل‌ترین، آسان‌ترین، بی‌خطرترین و بدور از موانع و بدور از آن پیامدها و تبعاتی که سایر خطوط و سایر مسیرها و سایر راهها، دامن‌پویندگان خود را می‌گیرد، است، این راه آسانترین راه است.

نه به معنای بیخیال بودن، بی‌اعتنا بودن، بی‌توجه بودن، مهمل بودن، کسل بودن، بلکه در عین توجه، در عین موشکافی کردن و یک یک قضایا و مسائل را بررسی کردن و بر طبق همان ملاکها و مناطهایی که در اختیار این پویندگان مسیر خدا قرار دادن حرکت کردن است، بی‌خیال بودن نیست، بی‌خیال بودن، لاابالی بودن، بی‌اعتنا بودن، این مال جهال است، این مال عوام الناس است که به هر بادی به همان سمت به حرکت درمی‌آیند و با هر وزشی اختیار خود و عنان انتخاب خود را از دست می‌دهند، بلکه، در راه خدا و در مسیر بزرگان هر قدمش اختیار است و انتخاب، نشستنش انتخاب است و بلند شدنش انتخاب است، نه در آن جایی که باید نشست برمی‌خیزند و نه در آن جایی که باید حرکت کنند می‌نشینند، این مسیر سهل‌ترین، بی‌دغدغه‌ترین، معتدل‌ترین و آسانترین و موزون‌ترین راهی است که بزرگان در اختیار قرار داده‌اند، تجربه‌اش هم دیدیم، خودمان هم به چشممان دیدیم، در آن مسائل، گذشته، حال، آینده تمام آن چه را که بالاخره هر کسی به راهی می‌رود، هر کسی به صراطی می‌رود، ما تجربه کردیم و دیدیم که چگونه متابعت ملاکهای اولیای خدا و چگونه پیروی از آن دستورهایی را که در طول مدت دهها سال از بزرگان شنیدیم و تجربه شخصی آنها را به خاطر سپردیم و آن چه را که برای سعادت و برای عافیت، عافیت واقعی، عافیت نفسانی، عافیت روحی، اللهم انی أسئلك العافیه نشنیدید در ادعیه امام سجاد علیه السلام، امام صادق علیه السلام، می‌فرماید: اللهم انی اسئلك العافی، عافیت یعنی چه؟! یعنی محفوظ ماندن از خطرات، محفوظ ماندن از توهّمات، محفوظ ماندن از تخیلاتی که دیگران آن توهّمات و تخیلات را تعقلات می‌پندارند، از آنها انسان محفوظ بماند، این را می‌گویند عافیت، انسان در

هر راهی که می‌رود در آن راه با وجدان راحت برود، آخ چرا این کار را کردم در آن نباشد، آخ ای کاش این کار را نمی‌کردم، هان ای کاش این کار را نمی‌کردم، ای کاش این کار را می‌کردم، ای کاش، ای کاش باعافیت منافات دارد، آن مسیری را که بزرگان آن مسیر را برای انسان قرار دادند، خب آن مسیر چیست؟ غیر از مسیر متابعت از حق است؟ مگر آنها برای ما دلسوز نیستند، مگر چه نفعی آنها می‌برند آنها که می‌گویند از این جا حرکت کن، از این جا حرکت نکن، دنبال این باش دنبال آن نباش یا این که دنبال هیچ کدام نباش، هان؟ آنها چه نفعی می‌برند؟ چه نفعی متوجه آنها می‌شود؟ کی انسان می‌فهمد؟ آن وقتی که قضایایی می‌گذرد مسائلی که اتفاق می‌افتد بعد می‌گوید عجب، ای کاش ما گوش می‌دادیم، ای کاش ما به این مسائل توجه می‌کردیم، حالا وجدانمان می‌ما را سرزنش نمی‌کرد، حالا وجدانمان به ما نهیب نمی‌داد، آن موقع، آن موقع.

پس راه خدا نزدیکترین راه و سهلترین راه است، آنچه را که برای جسم ما در هر موقعیتی لازم است راه خدا می‌گوید بایستی که نسبت به آن اقدام کنی، اگر برای تو بیماری پیش آمد راه خدا می‌گوید باید پیش متخصصش بروی آیا این سخت‌ترین است؟! اگر می‌خواهی چیزی درست کنی، باید بهترین را درست کنی؟ آیا این راه خدا موجب صعوبت کار است؟ اگر می‌خواهی شغلی را انتخاب کنی باید آن بالاترینش را در نظر بگیری، می‌خواهی بروی درس بخوانی وارد حوزه علمیه می‌خواهی بشوی، علوم آل محمد را می‌خواهی در پیش بگیری به آنها می‌خواهی پردازی باید به مرتبه اجتهاد برسی و کمتر از اجتهاد را نمی‌پذیرند آیا این صعوبت دارد؟! به بالاترین رسیدن صعوبت است؟! وقتی که می‌خواهی در دانشگاه بروی باید به آن بالاترین مرتبه دانش و اطلاعات باید دسترسی پیدا بکنی، آیا این صعوبت دارد؟! رسیدن به برترین، رسیدن به کاملترین و رسیدن به آن نقطه‌ای که این نفس می‌تواند و استعداد دارد به آن نقطه برسد، این کجایش بد است؟! این بد است؟! این سخت است؟! این خلاف مسیر عالم خلقت یا مسیر عالم تکوین است؟! در آن روزی که بدن تو احتیاج دارد به این مقدار از انرژی، به این مقدار از غذا به این مقدار از مواد، امروز باید او را برسانی، فردا بدن تو به این مقدار نیاز ندارد، راه خدا می‌گوید یک وعده غذایت را باید حذف کنی، این صعوبت دارد؟ این مشکل است؟ یا نه این عین واقع و عین حقیقت و عین انطباق مسیر با تکوین است و هر شخصی برای خودش پزشک است، هر شخصی خودش می‌داند الان در چه وضعیت قرار دارد؟ چقدر باید غذا بخورد؟ کی باید بخورد و کی باید دست بکشد، کی باید امساک کند.

مرحوم آقا که می‌فرمودند هفته‌ای در ماه چهار روز روزه بگیرد یا اینکه به بعضی‌ها می‌فرمودند هفته‌ای دو روز را روزه بگیرد، این روزه گرفتن آیا به معنای مشقت یا به معنای تحمل یک امر شاق و صعبی است؟ یا این که برای سلامتی خودش می‌گویند؟ نمی‌خواهی نکن، چهار ماه روزه بگیر، این قدر بخور و خیلی خب این چه اثری بر این قضیه مترتب می‌شود؟ وقتی که بزرگان دستور غذایی می‌دادند به شاگردان خودشان این

نفعش به چه کسی می‌رسید؟ به خود او می‌رسد، آن وقت بلند نمی‌شود فردا بیاید بگویند آقا برای نماز شب نتوانستم بلند شوم، می‌گویند شام چه خوردی؟ رفته بودیم مهمانی، این را خوردیم، این را خوردیم، فیل هم بود نمی‌توانست بلند شود تو که دیگر حالا جای خود داری، خب معلوم است با یک همچنین وضعی این بدنی را که خدا قرار داده، این وضعیتی را که او قرار داده، یک اقتضائی می‌کند و اقتضاءش این است که شب سبک بخوری، شب چیز سنگین نخوری، زود بخوابی، خواب را قبل از نصف شب حتماً قرار بدهی، یک ساعت خواب قبل از نصف شب با چهار ساعت خواب بعد از نصف شب می‌تواند برابری کند، بعد از نصف شب دیگر آن فشاری که نباید به مغز بیاید، آمده، خواب بعد از نصف شب دیگر فایده‌ای ندارد، شب نمی‌تواند این سلولها را در خواب جبران کند، این مربوط به خواب قبل از شب است. خب گوش نمی‌دهند، صحبت می‌کنند، می‌نشینند به حرف زدن، فلان مهمان می‌رود می‌آید و همیشه کسانی و مسائل دیگری که امروزه بالاخره از این تفننها و سرگرمیها خیلی زیاد است، نتیجه این می‌شود ساعت ۱۲، ۱، ۲ تازه می‌گیرد می‌خوابد و بعد چیزی باقی نمی‌ماند و بعد هزار تا مرض و مشکل اعصاب و چیزهای دیگر ...

این مسئله خواب بسیار مسئله مهمی است حالا در این قضیه صحبت می‌کنیم، بسیاری از بیماریهایی که مربوط به سایر اعضای انسان است، بسیاری منشأ عصبی دارد، یک روز در بیمارستان در خدمت مرحوم آقا بودیم، مرحوم آقا گاهی یک مسائلی می‌فرمودند، یک مطالبی به خود بنده می‌فرمودند، مثلاً در همان وقتی که دچار ناراحتی قلبی شدند، اصطلاحاً آنوریسم قلبی به آن می‌گویند آنوریسم آئورت می‌گویند، وقتی که دچار این شده بودند، هر کسی در آن جا یک حدسی می‌زد به یک نقطه مشترکی هم تقریباً نرسیدند تا آنجا که در نظر هست چون بنده آن جا بودم پیش ایشان، فقط به عنوان یک درد به اصطلاح سینه تشخیص داده شده بود، همین، بیش از این چیزی نمی‌گفتند، یک آنژین سطحی می‌گفتند، دیگر این طرف، آن طرف، هی چیزهای مختلف، خلاصه خیلی مسئله واضح نبود، یک روز نشسته بودند من رو کردم به مرحوم آقا، گفتم آقا حالا از اینها بگذریم قضیه شما چیست؟ گفتند پارگی آئورت است، اینها هم هنوز نفهمیده اند، راحت کردند، بعد گفت تو چیزی نگویی ها، این پارگی آئورت است اینها هنوز نفهمیده اند و همین طور گاهی مسائلی بود که ما از ایشان می‌شنیدیم، منتهی خب این طور نبود که همیشه باشد، یک روز من به ایشان عرض کردم که آقا من خیال می‌کنم که نود درصد بیماریهایی که برای بدن پیدا می‌شود این منشأ عصبی دارد، ایشان فرمودند بگو نود و نه درصد، یک درصد منشأ غیر عصبی دارد، نود و نه درصد همه منشأ عصبی است، منتهی به سایر مسائل و اینها مراجعه می‌شود، البته فرمودند که بعداً پزشکی و طب به این جا خواهد رسید که در قسمت اعصاب مسائل خیلی مهم است، این که اولیای خدا نسبت به استراحت به اصطلاح مبکّل یعنی به اصطلاح زود، زود هنگام و همین طور راجع به بیدار شدن قبل از فجر تأکید می‌کردند مال این قضیه است که در مسئله سیستم عصبی بدن

و مزاج بدن خواب نقش اساسی دارد، این خواب بعد از نصف شب فایده‌ای ندارد، باید قبل انجام بگیرد تا این که بتواند آن آثار خودش را داشته باشد، خب ببینید راه خدا چه می‌گوید؟ خب همین را می‌گوید دیگر، می‌گوید آقا شب سبک بخور بگیر بخواب، صبح زود بلند شو، مرحوم آقای حداد به بنده فرمودند کسی که بین الطلوعین بیدار نباشد آن روز رزق ندارد نه منظور از رزق، نان و آب است آن رزقی که برای حیات او و برای رشد او در آن روز و برای بقاء روح و معنویت در آن روز قرار می‌دهند این را در بین الطلوعین می‌آورند حالا اگر انسان مریض است، کسالت دارد، وقتی طلوع آفتاب می‌زند یک ساعت بخوابد یا مثلاً فرض کنید یک قدری می‌گذرد یا بین صبح و بین ظهر اگر مجال پیدا می‌کند که خیلی مستحب هم هست قیلوله بسیار مستحب است ولی کسانی که بین الطلوعین می‌خوابند آن روز از رزق معنوی محرومند، حتی ایشان به مرحوم پدرمان می‌فرمودند، من خودم داشتم می‌شنیدم، من داشتم می‌شنیدم که فرمودند: آقا حتی بچه‌های کوچک و اطفال را هم بیدار کنید، حتی بچه‌های کوچک و اطفال را بیدار کنید، بعد مرحوم آقا می‌فرمودند آخر اینها خوابند بعد می‌آیند خلاصه بهم می‌ریزند، ایشان می‌فرمودند: خب با یک لطافتی با یک لطفی با یک وضعیتی که خلاصه خیلی هم ... یعنی این قدر تأکید داشتند بر وضعیت خواب آنها که به نحوی باشد که بتوانند اینها هم استفاده خودشان را در آن روز ببرند، خب مسائل زیاد است.

مطالب را به عنوان مقدمه عرض کردیم و این مسئله جنبه مقدمی داشت برای وارد شدن در آن بحث تغذیه که انشاءالله اگر توفیق داشته باشیم در مواقع خودش، خدمت رفقا خواهیم بود و تا حدودی از این مسائل، آن چه را که شنیدیم و آن چه را که در اخبار آمده و از ائمه علیهم السلام در این مسئله رسیده، خدمت رفقا عرض خواهیم کرد، نگاه به ساعت کردم دیدم که دیر شده و منتهی چون دیگر محرم نزدیک شده، گفتم که اگر یک چند کلمه‌ای هم راجع به محرم و کیفیت عزاداری و واقعه این حادثه منحصر به فرد در تاریخ خدمت رفقا بگوییم از باب تذکر بی مناسبت نیست.

مسئله سیدالشهداء علیه السلام، یک مسئله شوخی نیست و نباید این مطلب را با سایر مطالب خلط کرد، نباید مخلوط کرد، نباید مقایسه کرد، تشبیه سایر حوادث با قضیه عاشورا حرام است، زیرا به طور کلی در واقعه عاشورا مسئله چیز دیگری بوده، این حادثه یک حادثه دیگری بوده و در تحت تفکر ما نمی‌گنجد، این قضیه روز عاشورا و مسائلی که اتفاق افتاده و اسراری که در این واقعه از آن حضرت ظهور پیدا کرده و همین طور بعد از این واقعه، البته بعضی از اینها را بنده جسسته و گرینخته در بعضی از سخنانم عرض کرده ام و گفته ام که نظر بزرگان نسبت به این حادثه یک نظر دیگری است، یعنی نسبت به دو جنبه ظاهری قضیه عاشورا و همین طور جنبه باطنی، بزرگان نسبت به این دو مطلب خیلی نظر داشتند و خیلی توجه داشتند، آن قدر این قضیه کربلا و ایام محرم مهم است، که دأب بزرگان و اولیای خدا و عرفا بر این بوده که در ایام محرم حتی از مطالعه

کتب علمی احتراز می کردند که نفس در این ایام فقط در یک جا متمرکز بشود و توجه نفس فقط بر سیدالشهدا باشد تا بتواند بیشتر بگیرد ذهن این طرف و آن طرف نرود نه نسبت به مسائل لغو و عبث و مسائل بیهوده و اینها! اینها که اصلاً جای صحبت ندارد، حتی نسبت به مسائل علمی، این که الآن در حوزه دهه تعطیل می شود، یک جهش همین است یعنی صرف نظر از تبلیغ. این است که بزرگان در سابق نسبت به قضیه عاشورا، یک مسئله خاصی داشتند حتی درس گفتن که خب همین درس است، همین درسها و علوم اهل بیت است دیگر، ولی در عین حال باز توجه این بوده که به مقتلهای پرداخته بشود به تاریخ پرداخته بشود، به مسائلی که انجام شده پرداخته بشود، اذهان متوجه بشود.

لذا از نقطه نظر ظاهر خب مشخص است که چه قضیه ای اتفاق افتاد، چه حادثه ای اتفاق افتاد و در رشد دیانت و تشییع الهی و شریعت رسول خدا چه تأثیری داشته، بدون هیچ گونه گزافه گویی و هیچ گونه اغراق اگر قضیه عاشورا اتفاق نمی افتاد اسمی دیگر از اسلام نبود، به هیچ وجه دیگر اسمی از اسلام نبود و اسمی از اسلام الآن هم نبود، همین الآن نبود، آن چه را که باعث شده است، همین اسلام و تشییع در طول زمان باقی بماند و در استمرار تاریخ در مظاهر مختلف، کشورهای مختلف، ملت‌های مختلف اجتماعات مختلف خودش را نشان بدهد، این واقعه عاشورا است، یعنی آن روح سیدالشهدا، آن نفس سیدالشهدا، آن حقیقت سیدالشهدا، در احیای شریعت جدش پیوسته، لاینقطع این شریعه را باز نگه داشته است و اگر نبود، هیچ خبری نبود و ما مشاهده می کنیم که آن چه را که باعث بقاء اسلام شده است و باعث بقاء تشییع شده، آن احیاء مراسم عزاداری ائمه علیهم السلام، مخصوصاً مسئله عاشورا است، که وقتی ایام محرّم می آید به طور کلی فضا، خانه تکانی می شود، هوا، خانه تکانی می شود، دلها همه منقلب می شود، برمی گردد، خیلی این قضیه عجیب است، یعنی یک واقعه ای است که ما نمی توانیم فقط این واقعه را در انسانها و در بشر بخواهیم جستجو کنیم، کل عالم، اصلاً کل عالم در این واقعه عاشورا متحوّل می شود، نه فقط انسان و شیعیان و عده خاصی از آن افراد، لذا با این که همه جور افراد آمدند، همه جور رفتند، با هر شخصیتی، با هر وضعیتی، آنچه که مانده تا الآن سیدالشهدا است، می آیند، افراد زیادند، اشخاص زیادند، افراد، معاریف در دنیا، هر کدام بر حسب موقعیت خودشان، بر حسب شخصیت خودشان، ولو شخصیت کاذب، ولو شخصیت کاذب باشد، آمدند، چند صباحی صیت و شهرتی به هم زدند و بعد رفتند، آنچه که هست آن مربوط به سیدالشهدا است، سیدالشهداء تبلیغ نمی خواهد، سیدالشهدا تحریک دادن مردم نمی خواهد، سیدالشهدا نیاز به این چیزهایی که در دنیا متداول هست ندارد، سیدالشهدا با دل‌های مردم ارتباط دارد، این که دیگر نیاز به پرچم ندارد، سیدالشهدا با نفوس مردم در ارتباط هست، نفس را انسان چکار می خواهد بکند؟ این مسئله مربوط به ظاهر، چه در ظاهر باید انسان نسبت به این مسئله اهتمام داشته باشد، عزاداری سیدالشهدا از مهمترین مسائلی است که باید شیعیان به او بپردازند، مسئله، مسئله واقعی

است، مسئله حقیقی است، در این عزاداری باید توجه به خود آن حضرت باشد به مجلس و این طرف و آن طرف و کم آمدن و زیاد آمدن و نمی دانم پخش شدن و نشدن نباید باشد، مجلس باید منعقد باشد، دو نفر بیایند، دویست نفر، دویست هزار نفر، تفاوتی نباید داشته باشد.

من یادم هست در زمان سابق بعد از انقلاب، آن موقع نیاز به آن تظاهرات بود مردم بیایند و به دنیا نشان بدهند، که خب بالاخره اهمتامی که داشته برای از بین بردن آن نظام و برای تجدید این نظام، احداث این نظام، نظام به اصطلاح اسلامی دنیا بدانند که مردم خودشان رغبت دارند و علاقه دارند، خودشان این را می خواهند، آن موقع صحبت از اجتماع خیلی بود این که اجتماعات خیلی زیاد باشد، تظاهرات باشد، مردم می بیایند در خیابانها بالاخره دنیا بدانند که این نظامی که رفته با زور و اینها نرفته، خود مردم خواستند، مردم خواستند و آن را آوردند و الآن هم دارند آن را حمایت می کنند، تظاهرات می کنند، راهپیمایی می کنند، یکی از این افراد در آن موقع یادم است که گفته بود که در آن ایام اتفاقاً مصادف شده بود با ایام محرم و گفته بود که من نمی گویم عزاداری نکنید ولی تظاهرات بکنید، این را در تظاهرات انجام بدهید، خب این قضیه را اگر انسان بخواهد نگاه کند می بیند خیلی تفاوت می کند با آن چه را که فرهنگ شیعه حکم به او می کند، من نمی گویم عزاداری نکنید، بکنید ولی تظاهرات باشد! یعنی چه؟ یعنی عزاداری سیدالشهدا در رتبه دوم قرار دارد! عزاداری خیلی مورد توجه نیست!، آنچه که مورد توجه است این است که دنیا ببینند که الآن این خیابانها پر است، درست؟! این غلط است! این غلط است! این نشان می دهد که سیدالشهدا را ما نشناختیم، ولایت را ما نشناختیم، تشیع را ما نشناختیم، ما تشیع را نشناختیم ما حقیقت ولایت و دین را نشناختیم، ما نفهمیدیم هنوز که جوهر شریعت رسول الله ولایت امام حسین علیه السلام است، این را نشناختیم. این جوهر از او بگیرند این شریعت می شود چی؟ رباط، رباط می شود، فرق بین رباط و بین انسان در چیست؟ شما بین رباط و بین انسان چه فرقی را می گذارید؟ هیچی! فرق بین صفر و بین بی نهایت، انسان بی نهایت است، دیگر انسان حدی ندارد و شما نمی توانی به انسان نمره ای بدهی ولی رباط چیست؟ صفر، یک، دو، بالاخره بر حسب آن کاری که دارد انجام می دهد و آن برنامه ای که به اصطلاح در او قرار داده شده و غیر از این که نیست.

فرق بین دینی که سیدالشهدا در او نیست و بین دینی که سیدالشهدا در او هست فرق بین رباط و بین انسان است، این است قضیه، به خاطر همین مسئله است که اولیاء و عرفا نسبت به اقامه عزای محرم این قدر تأکید داشتند، آن که در فکرش عزای سیدالشهدا نیست، او رباط است، آن سیدالشهدا را به خاطر ظهورش در این مظهریت می پسندد، نه بیشتر، لذا امام حسن را نمی پسندد، امام سجاد را نمی پسندد، امام باقر و صادق که هیچ، چرا؟ یک همچین ظهوری آنها نداشتند. حالا بلایی که بر سر امام سجاد آمد کمتر بود از آن قضایایی که در عاشورا اتفاق افتاد؟ آن مسائلی که برای امام سجاد اتفاق افتاد، حتماً باید با آن کیفیت همه از این دنیا بروند؟

کجا آن قضایای اسارت و مسائل شام و کوفه و نمی دانم به زنجیر کشیدن که تا آخر عمر امام سجّاد اثر آن غل و زنجیرها بر پشت آن حضرت بود و کسی از این قضیه اطلاع نداشت، آنها کجا بود در روز عاشورا؟ و واقعاً این آن چیزی است که دست ما از آن خالی است.

وقتی که مرحوم قاضی می فرمایند من و جب به و جب سخن سیدالشّهدا را خوانیدم آن وقت شما بیاید نگاه کنید ببینید به این عرفا چه می گویند؟ اینها ولایتی نیستند! اینها خیلی دنبال رو ائمه نیستند! اینها خیلی با این مسائل میانه ندارند! خوب این واقعاً نهایت بی انصافی است. آیا مسئله اینطور است؟ آن اهمّی که مرحوم والد به عزاداری سیدالشّهدا و ائمه داشتند ما آن اهتمام را در کجا می توانیم پیدا بکنیم؟ در کجا می توانیم پیدا بکنیم؟ مرحوم والد راجع به کیفیت نگرش استادشان در روح مجرد راجع به قضیه عاشورا خوب همه خوانده اید دیگر، چه فرمودند؟ چقدر بر این مسئله اعتراض شده و تمام این اعتراضها والله و بالله و تالله از روی عناد بوده است و از روی لجّاج بوده است و از روی انکار بوده است! چه قدر ایشان این قضیه را بیان کردند، آیا نسبت به عزاداری سیدالشّهدا استاد ایشان بی تفاوت بودند؟ اگر بی تفاوت بودند پس چرا هر روز دهه محرم به ما می فرمودند زیارت عاشورا بخوانید بعد از نماز صبح؟ در همان زمانی که خود ما در کربلا بودیم، در آن جا مشرف بودیم، پس چرا خودشان در دهه عاشورا اصلاً مسئله شان تفاوت می کرد با سایر ایام؟ واقعاً خیلی عجیب است.

در روز عاشورا نشسته بودیم ما در خدمت ایشان یک مرتبه سر و صدایی آمد معلوم شد که یکی از این دسته های عزاداری از چند فرسخی می آیند به سمت کربلا و دسته معروفی است دسته طویریج به آن می گویند، می آیند و با یک وضعیتی، چهار فرسخ همین طور بندگان خدا پیاده می آیند، ایشان فرمودند که همه بلند بشوید بروید و با این دسته همراهی کنید، امام زمان علیه السلام به این دسته، به خصوص، یک عنایت خاصی دارند آن وقت می گویند اینها اهل ولایت نیستند! اهل عزا نیستند! اهل توسل نیستند! که ما همه بلند شدیم حتی مرحوم آقا هم آمدند و رفتیم در آن جا یک مقداری همراهی کردیم، البته آنها در حرکتشان تند و سریع بودند و ما رفتیم در آنجا و خود ایشان فرمودند که در این دهه سیدالشّهدا علیه السلام عنایت خاصی دارند نسبت به عزاداران شان ولی در روز عاشورا یک کوزه آب نگه داشته اند آن را به این طویریج می دهند، این حرف کیست؟ این حرف آن عارفی است که مرحوم پدر ما در روح مجرد راجع به نگرش ایشان آن مطالب عالی و آن مطالب راقی را بیان کردند، درست؟! ولی صحبت در این است آنچه را که آن بزرگان از زیارت عاشورا می فهمیدند، خوب آن را هم ما می فهمیم یا ما فقط همین ظاهر را می فهمیم؟ ما همین فقط همین مصیبتی که وارد شده را می فهمیم؟ ما همین تیر و شمشیر یا نیزه ای که وارد شده را می فهمیم؟ آن چه را که آنها از زیارت عاشورا می فهمیدند، آیا ما هم به همان سطح و افق فکری می رسیم یا آنها چیز دیگری می فهمیدند؟ این آن است که

مرحوم آقا در روح مجرد آوردند، مولانا چه می فرمایند؟

هر چه می گویم به قدر فهم تو است *** مُردم اندر حسرت فهم

درست خب حالا افراد فرض بکنید که نمی توانند خودشان را به آن جا برسانند، چرا انکار می کنید؟ چرا واقعاً ما انکار می کنیم؟ چرا باید این قدر بی انصاف باشیم که بیاییم و آن عمل بزرگان را ندیده بگیریم و کردار آنها را ندیده بگیریم و به این گونه مطالبی که فقط می تواند تغذیه برای یک عده خاصی از افراد غیر مطلع باشد، ما دست به اینها بزنیم؟

علی کلّ حال مسئله بسیار مهم است، در منازل باید تغییر فضا احساس بشود، البته همان طوری که قبلاً عرض کردم لازم نیست که همه منزل سیاهپوش باشد، نه، یک مقداریش هم بشود که مشخص بشود که حال و هوا، حال و هوای عزاداری است، این باید انجام بشود، شیرینی جات، تنقلات، اینها در این یکی دو ماه باید برداشته بشود و همچنین شرکت در مجالس، هر روز ایام عاشورا، این توصیه بزرگان بوده که حتی اگر صبح نتوانستید ظهر، اگر ظهر نتوانستید بعد از ظهر، بعد از ظهر حتی نشد، شب که بالاخره روزی نگذرد از این ایام و انسان موفق نشود که در عزای امام حسین علیه السلام شرکت نداشته باشد و باید همان طوری که بزرگان فرمودند همه باید به آن کیفیت عزاداری بشود از اشعار خلاف باید پرهیز بشود، از اشعار سبک باید پرهیز بشود، اشعاری که موجب وهن امام علیه السلام است باید پرهیز بشود آن بساطی که فقط به درد بازی در آوردنها می خورد، اینها نباید در مسائل و قضایای امام حسین بیاید، اینها خراب می کند، باید به مبانی روز عاشورا توجه بشود، مبلّغین، خطّبا، افرادی که صحبت می کنند اینها باید به افشاء آن حقایقی که از کلمات و از راه و روش آن حضرت در این روزها بیان شده و سرزده آنها را باید برای افراد بیان کنند و ما دیگر نیازی به چیز دیگر نداریم، همین که راه و روش و کلمات آن حضرت برای مردم تبیین بشود، خب مسئله مشخص است، راه آن حضرت مشخص است و احتیاجی به پرداختن به این گوشه و کنار و مسائلی که خب بالاخره نه چندان مفید است برای انسان نیست و آن چه را که باید یک فرد بفهمد از این مسائل می فهمد، هیچ وقت یاد نمی رود در یکی از این روزهایی که مرحوم مطهری رحمه الله علیه ایشان آمده بودند در منزل مرحوم والد صحبت از روضه بود و ایشان راجع به کتاب معاد شناسی مرحوم آقا مشغول صحبت بودند من در نیمه صحبت رسیدم که ایشان پیشنهاد می کردند که این مجالسی که در معاد شناسی است اینها خیلی خوب است ولی این روضه ای که شما بعد از این مجلس آورده اید این روضه موجب می شود که مطالب سلسله وار، آن سلسله خودش را از دست بدهد، آن استمرار خودش را از دست بدهد و چه بهتر که این روضه ها حذف بشود تا اینکه مطالب متسلسلاً پشت سر هم بیاید و ذهن و فکر قاری و خواننده را به این طرف و آن طرف نبرد، مرحوم آقا یک لبخندی زدند و فرمودند که: آقا هر چه ما در آن جلسه و صفحات از مطالب می گوئیم نتیجه اش به واسطه آن

روضه حاصل می‌شود آن وقت شما می‌گویید ما روضه را حذف کنیم، هدف این روضه در دنباله مطالب عبارت ایشان این بود مانند غذایی می‌ماند که نمک در او ریخته نشده، نمک برای غذا است و این روضه است که باعث می‌شود که آن مطالب در ذهن بماند و در نفس بماند نه در مغز، این را بنده دارم می‌گویم البته این را ایشان فرمودند در ذهن بماند آن دومی را بنده می‌گوییم اضافه‌اش را بنده می‌گویم، در مغز نه بلکه شما مثل نوار می‌توانید خیلی مطالب را در مغزتان نگه دارید ولی به نفستان نرفته، به ذهنتان نرفته، به آن حقیقت گیرنده نفس این مطالب نفوذ پیدا نکرده، فقط در مغز یک سری مطالب ضبط شده و بعد دوباره اینها بازپرداخت می‌شود و بیان می‌شود، اضافه نمی‌رود در نفس جا بگیرد و اثر خودش را به وجود بیاورد و شروع کند به کارکردن، این حقایقی که بعد از این مطالب به عنوان سرگذشت واقعه عاشورا ما می‌آوریم کلام مرحوم آقا است این می‌رود در نفس آن مطالبی را که گفتیم آنها را می‌چسباند یکی می‌کند مخلوط می‌کند، ممزوج می‌کند، آن اثر به دست می‌آید، لذا چه کسی این مطلب را می‌فهمد؟ کی می‌تواند تشخیص بدهد من نمی‌دانم در آن موقع ایشان این مطلب مرحوم آقا را گرفت یا نگرفت؟ گرفت یا نگرفت؟! نمی‌دانم ولیکن این را می‌توانم عرض کنم که اگر این مسائل خوب هضم بشود، خوب گرفته بشود خیلی تأثیر سرنوشت سازی در وضعیت انسان به وجود می‌آورد، خیلی، خیلی تأثیر، تأثیر عجیبی است، آن موقعهایی که انسان بر سر دوراهی و سه راهی و ده راهی گیر می‌کند، آن موقع آن تمایلی که نفس پیدا می‌کند، مال آنها است، توجه کردید؟! آن موقع که باید امام حسین به دادش برسد، نگذارد آن طرف برود، مال آن است، مال این است که آن مطالب در نفس مانده و ثبت شده و نفس را جهت داده، نفس را جهت داده نفس را و دل را در یک چهارچوب و حصن حصین خودش قرار داده، لذا در دوراهیها و سه راهیها و چهارراهیها وقتی که قرار می‌گیرد می‌فهمد که از کدام طرف ...، همه چهارراهیها را می‌گذارد کنار در هر دو راهی قرار می‌گیرد دو راه را می‌گذارد کنار، نه این راه، نه آن راه، چرا؟ هر دو باطل است. سه راه هر سه باطل است، چهار راه؟ یکی را آن وسط می‌بیند یکی آن وسط، این چیست؟ به خاطر این است که آن آثاری که در انسان به وجود آمده آن نمی‌گذارد که انسان در آن مواردی که می‌بیند موافقتی وجود ندارد تمایل به آن سمت پیدا کند چون رفتن به یک سمت به خاطر تمایل است دیگر اگر تمایل نداشته باشد خب نمی‌رود دیگر، سر جایش می‌نشیند دیگر، تمایل پیدا می‌کند بعد بر اساس تمایل دلیل می‌آورد نه اینکه اول دلیل بیاورد بعد تمایل، کار ما مردم برعکس است اول تمایل داریم و راهمان انتخاب می‌کنیم، خب حالا چه دلیل برای آن پیدا بکنیم؟ چه جوری این قضیه را ... می‌گردیم در کتاب این طرف و آن طرف، بابا به جای اینکه بروی بگردی، اول بیا بگرد، در کتاب، توی مرام، توی ملاکات، در مطالب، در دستورها، در فرامین، در تجربه‌ها، اول بیا تشخیص بده وقتی خوب تشخیص دادی تمایل طبعاً پیدا می‌شود، آن میل نفس به آن سمت پیدا می‌شود ولی وقتی که دیدی نه هیچ طرف نیست، این جا معلوم می‌شود یک قضیه یک جایش می‌لنگد هیچ

طرف وجود ندارد.

این روح را کی می‌دهد؟ این روح را آن تمسک به سیدالشهدا در انسان ایجاد می‌کند، وقتی که انسان می‌آید در قضیه کربلا وقتی که خودش را می‌چسباند به حریم سیدالشهدا، وقتی که خودش را قرار می‌دهد در آن خیمه آن حال و هوا می‌آید این را می‌گیرد، آن حال و هوایی که هیچ‌گونه غلّ و غشی در آن وجود ندارد، هیچ‌گونه مزجی در آن حال و هوا وجود ندارد، چون گفتیم قضیه کربلا خالص خالص بود، خالص خالص بود، در جنگهای رسول خدا خالصی وجود نداشت، هم خالصی بود هم ناخالصی، مگر نبودند؟ در جنگهای امیرالمؤمنین همه خالص بودند؟ نه، اگر خالص بودند که آن قضیه صفین و نهروان به وجود نمی‌آمد، اگر خالص بودند که در قضیه جمل که نمی‌آمدند بگویند آقا ما با شما نیستیم، اگر خالص نبودند در خود رکاب رسول خدا که نمی‌آمدند آن پنجاه نفری که در بالای کوه اُحُد هستند برخلاف دستور رسول خدا از آن جا پایین بیایند پس معلوم است خالص نبود، دیگر، اگر خالص بود همان بالا می‌ماندند، اگر خالص بود که رسول خدا نمی‌فرمودند این شهید راه خر شده است، طرف رفته بوده الاغ را ...، الاغ قشنگی بوده اتفاقاً آن زد و انداختش، حضرت فرمودند نه بابا این برای خر رفته، ولی در قضیه عاشورا ما ناخالصی نداریم، کدام ناخالصی بوده؟ تمام ناخالصیها شب عاشوار همه رفت، تمام شد، همه رفت و تمام شد، حتی یک نفر ماند که آمد به سیدالشهدا گفت من با شما هستم تا وقتی که احساس کنم شما می‌توانید غلبه کنید، حضرت فرمودند میل خودت است و او هم در روز عاشورا شهید نشد، ابداً این جوری هر دم بیلی نیست که هر که اینجا آمد بروید و بزنید و همه شهید بشوند، نخیر تو گفتی که من هستم با شما تا وقتی که احساس بکنم، ما تمام ملائکه را موظف می‌کنیم تو را از تمام شمشیرها و نیزه‌ها نگره دارند خیال کردی همین جور کشک است؟! قضیه عاشورا و هر کی بیاید و یکی به او تیر بخورد یکی به او نخورد، نه آقا، به تمام ملائکه من دستور می‌دهم که نگذارند زخمی بر بدن مبارک تو بیاید که متأثر و متألم بشوی نگهت دارند حفظ کنند، ولی تمام ملائکه بیایند جلوی تیری که به گردن علی اصغر من می‌خورد بگیرند من نمی‌گذارم، می‌گذارم بخورد، حالا فرقتش را فهمیدید؟! تمام ملائکه آمدند نگذاشتند تیر به گردن علی اصغر بخورد، چون می‌دانستند اگر بخورد زمین و آسمان به هم دوخته می‌شود حضرت همه را کنار زد تیر را صاف آورد، باید بخورد، این فرق بین قضیه عاشورا و بین سایر قضیه‌هاست. در قضیه امام حسین مخلوط وجود ندارد، در قضیه امام حسین قاطی وجود ندارد، هر چیزی در جای خودش، دقیق، حالا ما می‌توانیم این قضیه را دیگر قاطی کنیم با سایر قضایای دیگر، ر می‌توانیم تشبیه کنیم؟ می‌توانیم؟ نه.

به این جا باید آمد، همه قضایا را باید گذاشت کنار، فقط باید آمد سراغ سیدالشهدا حضرت چی خواسته؟! ارتباطش با حرّ چه جوری بوده آن حرّی که آن همه کار می‌کرد؟ دیدید با او چکار کرد؟ ارتباطش

